

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که مطرح شد راجع به قاعده العقود تابعة للقصود بود، عرض کردم کرارا و مرارا این مطلب روایت نیست و در کلمات نسبتا متاخر اصحاب ما آمده و در عبارات اهل سنت هم گذشت و آن عبارت العبرة فی العقود بالمقاصد و المعانی را هم توضیح دادیم، چون عرض کردیم البته آن درجه ای را که دیروز گفتیم اول ملک انتزاعی این طبیعتا در کل املاک هست، آنی که بیشتر محط نظر است آن ملک اعتباری است، بعد از ملک اعتباری هم نقل است، این العبرة فی العقود یعنی آن چه که در باب عقود باید محاسبه اش بکنیم ببینیم آن اثر نهایی چه بار می شود، آن تابع آن است، به لفظش نگاه نکنیم و لذا تصریح کرد و اگر گفت وهبتک هذا الثوب بهذا القلم چون این نظر نهایی حصول ملک است، این ثوب ملک شما بشود و قلم هم ملک من بشود، این همان کاری است که بیع انجام می دهد پس بنابراین این ولو به لفظ هبه است در حقیقت بیع است، نتیجه اش این است که مثلا اگر یکیش معیوب بود خیار عیب داشته باشد، خیار مجلس اگر کسی قائل به خیار است مثل ماها، مثل مشهور اهل سنت، چون بیع است اما کسانی که می گفتند نه در این جا عبرت به آن نیست که آن مقصود نهایی چیست، لفظ هم بهش عبرت است، حالا البته عباراتشان مجمل است، این چون لفظ هبه را آورده در لفظ هبه دیگر نه خیار مجلس هست نه خیار حیوان هست نه خیار عیب هست، هیچ کدام از این عبارات بار نمی شود، این بحثی که در حقیقت بود اجمالش این بود و عرض کردیم آنی که در عبارات اصحاب ما دیده می شود بیشتر این است که العقود تابعة یعنی آن چیزی که قصد کرده که عبارت از نقل باشد و لذا این ها می گویند شما اگر بخواهید نقل ملک بکنید با وهبت نمی شود، این عقد باطل می شود، دقت کردید؟ آن می گوید وهبتک هذا الثوب بهذا القلم ملک واقع می شود بیع است، آن به قصد نقلش نگاه نکرده، آن قصد نهاییش که گفتیم العقود تابعة للقصوی، این عبارت را آوردم، قصوی یعنی آن امر نهایی، به اصطلاح آن مرحله نهایی که ملک باشد، این دو تصور پس دو تصور اجمالا در این کلمات هست یکی این که این قاعده ناظر بشود به آن چیزی که حاصل می

شود که ملک باشد، یکی این که قاعده ناظر بشود به آن چیزی که قصد کردیم که عبارت از نقل باشد، آن وقت این عقد باید با آن قصد، با آن نقل تطابق داشته باشد، شما اگر به اصطلاح نقل عین می خواهید بکنید و تملیک عین بکنید عقود تابعة للقصد چیزی بیاید که با این نقل که به اصطلاح دلالت بکند، با این نقل همراهی باشد و این ها این طور گرفتند که شما در عقد ببینید آن قصد نهایی چیست که ملک است، شما ببینید در عقد آن قصد انشائی چیست، آن قصدی که انشاء کردید که نقل باشد.

عرض کنم آن چه که الان به ذهن حقیر می رسد چون که این که روایت نیست، قاعده ایش هم می گویم خیلی روشن نیست که اصحاب ما چه نکته خاصی بوده، آن چه که به ذهن می رسد این است که در این مسئله آیا قصد را بزنیم به نقل یا قصد را به ملک بزنیم که در عبارت آن ها بود و العبرة فی العقود، به ذهن ما می آید که اگر چنین عبارتی داشته باشیم اساس این مطلب روی عقد است نه روی قصد، اساسش روی عقد است نه آن که این ها آمدند اولی را یعنی اولین نقل را با عقد ملاحظه کردند یا دومی که ملک باشد و این یک نکته فنی دارد، این جور چیز هایی که گفته شده نیست و آن نکته فنی که این ها تعبیر به عبرت و عبور کردند این یک مقدار از نکته فنی است و إلا اصل نکته فنی چیز دیگری است، ما در بحث انشاء مفصلاً چند بار متعرض شدیم که آیا حقیقت انشاء چیست و حقیقت آن لفظی که ما در انشاء بکار می بریم چیست، عرض کردیم عده ای از آقایان و در همین جا هم تصادفاً آقای کاشف الغطا در جای دیگر در صفحات بعدی اشاره ای به این بحث دارد، عده ای مثل مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، البته من از این بحث مکاسبش نقل می کنم، در اصول چه گفته اند را ندیدم، اما آقای خوئی را در اصول دیدم و عده دیگری و احتمالاً این احناف و شوافعی که قائلند، آن ها جنبه لفظ را ابراز می دانند، کار لفظ فقط ابراز و نمایش دادن است، فقط همین، لیس إلا، لفظ هیچ تاثیری نمی گذارد، فقط آن مبرز شما را حساب می کنیم، اگر مبرز شما جنبه حکایت از خارج دارد می خواهد شما را به خارج برساند، شما را در مقابل واقع و خارج قرار بدهد اسم این اخبار است ولی اگر نه خود شخص یک اعتباری در افق نفس کرده اعتبار هم به معنای یک چیزی را قرار داده به تعبیر آقایان، اگر ابراز کرد آن اعتبار نفسانی را آن انشاء است پس دقت بکنید در حقیقت کسانی که گفتند العبرة فی العقود للمقاصد نظرشان به این است که شان لفظ ابراز است، آن مقصود چیست؟ این ابراز آن

مقصود چیست، اگر آن مقصود عبارت از حصول ملک باشد عبرت در باب عقود به آن مقصود است یعنی مراد از مقصود در این جا یعنی آن چه که در افق نفس شما اعتبار کردید، اعتبار شما چیست؟ آن چیزی را که شما در افق اعتبار کردید چیست؟ شما در وعای، این ها می گویند مثلاً شما در وعای اعتبار نقل را اعتبار کردید پس شما عقد را با نقل، آن ها می گویند نه حصول ملک را اعتبار کردید که این ملک دیگری باشد یعنی آن مالک بشود و عرض کردیم در باب عقود، در باب امور انشائی یک نکته ای دارد که باید عرض کرد.

پس یک نکته اساسی این است که آیا لفظ در باب انشاء و اخبار به منزله واحده ای است؟ شانش ابراز است؟ یا نه لفظ در مقام اخبار شانش ابراز است در مقام انشاء شانش ایقاع است، همان اصطلاح معروف الانشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه، که همین در عبارت مکاسب هم خواندیم که آقا شیخ محمد حسین اشکال می کند که مراد از این ایقاع چیست؟ تکوینی است یا اعتباری است؟ اشکال می کند و همین اشکال را هم دیدیم که سابقاً نقل کردیم که آقای خوئی هم دارند لذا در حقیقت خوب دقت بکنید ما دو تصور داریم، یک تصور این است که انشاء ماهیتاً با اخبار فرق می کند، هر دو لفظ است و من یک توضیحی عرض کردم اصولاً در این لغت متعارف چون یک مقدار قصور بوده اصلاً لغت یک شانی دارد که حالت قصور دارد برای مقام انشاء الفاظ خاصی وضع نکردند، برگشتند به همان الفاظی که برای اخبار بود، مثلاً اگر آمد می خواست انشاء بکند فرض کنید انتقال را، همان لفظ ماضی بعث را می آورد لذا حالا این جا فعل ماضی است اما در مقام انشاء و ایجاد است، مقام اخبار نیست لذا هم عرض کردیم یک فهم عرفی هم هست که یک کسی مالک است، یک کسی بایع است و یک کسی مشتری است این ها روی جهت بایع و مشتری آمدند بین الفاظشان هم فرق گذاشتند، یا مثلاً در باب نکاح این را عرض کردیم یکی موجب است و یکی قابل است، آقای خوئی می فرمایند نکاح علقه زوجیت است و یک امر نسبی است، به طرفین قائم است، فرق نمی کند و لذا هم ما در فارسی به زن هم همسر می گوئیم و به مرد هم همسر می گوئیم، تصادفاً در عربی هم همین است، در عرب این شاید بعد از قرن دوم خراب شد و إلا در عرب فصیح که در حجاز متعارف بوده به زن هم زوج می گفتند، زوجه نمی گفتند، این ها بعد از تاثر به لغت غیر عربی هاء را بهش اضافه کردند، اسکن انت و زوجک الجنة، این

زوج در این جا مراد زوجه است و تصریح هم دارند که اصولا در آن زمان به زن هم زوج می گفتند، هم به زن هم به مرد زوج می گفتند، در فارسی هم همین طور است و عرض کردیم مطلبی که ایشان فرمودند درست است، لکن یک فهم عرفی هم هست اضافه بر این، در فهم عرفی ارتکاز عرفی به این بود کانما ریشه زوجیت در طرف زن است، آن است که ایجاب می کند، آن است که ایجاد می کند، مرد اصولا شأنش قبول است و لذا بنایشان به این است که اگر زن صیغه ازدواج را بکار ببرد با فعل ماضی : زوجتک نفسی، هم فعل ماضی است هم هیئت تفعیل است اگر مرد صیغه ازدواج را بگوید چون شان مرد قبول است، اتزوجک علی کتاب الله، بردش به فعل مضارع و بردش به باب تفعیل، عوضش کرد.

پرسش: چرا در بیع با نمی گوید

آیت الله مددی: آهان، آن جا می گوید اشتري منك، این بحثی است که إن شا الله بعد خواهد آمد که آیا فارق اساسی بین بائع و مشتری هست یا نه، عرض کردیم در عده ای از قوانین غربی وقتی می گویند بیع نقل تملیک عین به نقد است، نقد پول، این به خاطر این است که بگویند مشتری کسی است که پول می دهد و لذا پایاپای را بیع حساب نمی کنند، کالا به کالا را بیع حساب نمی کنند و عرض کردیم آثار قانونی دارد، صرفا لفظ نیست، خیال نکنید فقط لفظ است، بر این ها آثار قانونی بار می شود، یکی از آثار قانونی در ادبیات قانونی همین است که اگر گفتیم زوجیت یک مفهوم نسبی قائم به طرفین است مرد هم بگوید زوجتک، زن هم بگوید زوجتک، ما در روایت داریم از ابان ابن تغلب وقتی سوال می کند امام می گوید أن تقول لها اتزوجک علی، ببینید هم هیئت را عوض کردند هم فعل را عوض کردند چون در زبان عربی فعل برای انشاء نبود چون کار ایجاب کار زن است به فعل ماضی آورد، چرا؟ چون می خواهد بگوید تمام شد، زوجتک یعنی تمام شد اما چون کار مرد قبول است به فعل مضارع می آورد همان انشاء را، هنوز تمام نشده.

پرسش: در آن حدیث برای انشاء است یا حضرت دارند می گویند قرار مدار را این جوری بگذار

آیت الله مددی: انشاء است دیگر، فإذا قالت نعم فهی زوجته، انشاء است، تعلیم صیغه انشاء است.

پرسش: تفعل را آورد که قبول را برساند

آیت الله مددی: نکته روشن شد

پرسش: زن هم که ماضی می گوید تمام نیست باید قبول بیاید

آیت الله مددی: می دانم آن کار رکن زوجیت که ایجاب است طرف زن است، مرد انفعال است کانه یک فعل و انفعالی است، خوب دقت بکنید یعنی این جا آمدند، نکته روشن شد مراد من چیست، چرا؟ چون به خاطر این که برای انشاء صیغه خاصی نبود، آمدند استعانه کردند به صیغه اخباری، آن وقت در صیغه اخباری فرق گذاشتند بین موجب و قابل، موجب به صیغه ماضی می آورد و قابل چون، یعنی چه می خواهد بگوید؟ این ماهیتا قابل است، مهم نیست اول دوم باشد.

پرسش: الان در عرف زن قبول می کند

آیت الله مددی: الان؟ آخرالزمان است دیگر، در آخرالزمان همه چیز عوض می شود

عرف به زن وکالت می دهد، قبول نمی کند که،

پرسش: حضرت آدم هم که می خواست با حوا مثلا

آیت الله مددی: آن شاید قبل از شرائع بوده، من عرض کردم در تحلیل های اصولی و فقهیتان به اصل خلقت و فلان، حالا بر می گردد به خلقت قبل از آدم و دوازده هزار آدم، به آدم و حوا فعلا کار نداشته باشید! آدم و حوا را کنار بگذارید!

پرسش: مرد به خواستگاری می رود

آیت الله مددی: می رود اشکال ندارد، ببینید انشاء،

پرسش: زن باید به صورت مضارع بگوید چون معلق است تا مرد قبول بکند.

آیت الله مددی: به عکس است، می روند از زن وکالت می گیرند، بله که می گویند نه این که قبول انشای عقد بکند، آن وکالت

گرفتن است

بحث سر انشاء است، در بحث انشاء خوب دقت بکنید، این چه چیزی نشان می دهد؟ نشان می دهد که عقد دارای یک ماهیتی است و لذا در کتب فقه خوب دقت بکنید می گویند ایجاب و استیجاب، استیجاب را شان قابل می گیرند، استیجاب یعنی طلب ایجاب، کانما شان زن ایجاب است و شان مرد استیجاب، طلب ایجاب و لذا تعبیرشان این است که لو عقد استیجابا، مراد از استیجاب یعنی آنی که قابل است مقدم بشود، استیجاب مراد این است، استیجاب در اصطلاح فقهی آنی که قابل است، آن وقت آنی که قابل است ما باید فرض موجب و قابل بکنیم، فرض دو نفر بکنیم و إلا اگر گفتیم پایاپای است، این بائع آن هم آن بائع، هر دو بائع اند و هر دو هم مشتری اند، این هم آثار قانونی دارد هم نکات فنی تعبیری دارد، سرش را می خواستم بگویم سرش این است که زن ذاتا، ذات نه ذات تکوینی، در ماهیت عقد زن باید موجب باشد، مرد هم باید قابل باشد نه این که هر کسی مقدم شد موجب است و هر کس موخر باشد قابل است، اگر قابل مقدم هم شد باز قابل است،

پرسش: این شرعی است، عرفی که نیست

آیت الله مددی: چرا دیگر، این امضا شده است، عرف عربی امضا شده است، حالا شما می گوید زمان ما عوض شده دنیا جور دیگری شده آن بحث دیگری است، عرفی که شارع امضا کرده این است و لذا خود فقهای ما هم دارند که ینعقد بالایجاب و الاستیجاب یا لا ینعقد بالاستیجاب، این لا ینعقد بالاستیجاب یعنی اگر قابل اول بگوید درست نمی شود، باید حتما موجب اول بگوید.

پرسش: در استیجاب جواب زن چه می شود؟

آیت الله مددی: یا می گوید قبلت یا می گوید نعم، در این روایت ابان دارد فإذا قالت نعم، این جا نعم دارد، قبلت ندارد، این قبول در حقیقت انشاء است، لفظ قبول را بکار برده لکن ایجاب است، چون آن استیجاب بود این می شود ایجاب، نعم که ایجاب نیست لذا نعم به منزله ایجاب می شود، حالا یکمی هم از بحث خارج شدیم اما خب این بحث مفیدی بود که رویش توجه بشود.

چون در بحث مکاسب ان شا الله اگر زنده بودیم بحث اختلاف بین بایع و مشتری پیش می آید، در آن جا ان شا الله متعرض می شویم، البته مبنای آن جا هم یک چیز ثابتی نیست پس خوب دقت بکنید عمده در مسئله این است که در باب انشاء در لغت عربی لغت

.....
خاصی را قرار نداده بودند، لذا استعانه شد به همان لغاتی که برای اخبار است، این منشأ تصور شد که اخبار و انشاء یکی است، نه در حقیقت دوتاست یعنی انصافا اگر هم می خواستیم لغت جدیدی را وضع بکنیم برای انشاء باید لغات خاصی را بیاورند، غیر از لغاتی است که برای اخبار است، چون انشاء یک حالت خاص خودش است، آن ضوابط قانونیش را باید در نظر بگیرند، ماهیت عقد را در نظر بگیرند إلى آخره، همین حرف هایی که الان به آن ها اشاره کردم.

خوب دقت بکنید پس به نظر ما بحث اساسی این است یعنی در این جا آن ریشه بحث متاسفانه در این کلمات روشن نشده این است که آیا در باب انشاء لفظ فقط جنبه ابراز دارد؟ و لذا این ها گفتند العبرة یعنی از لفظ عبور کن، راست هم می گویند کسی که می گوید جنبه ابراز دارد راست می گوید، یا لفظ جنبه ایقاع و ایجاد دارد که تفسیر مشهور از انشاء این است که ایقاع معنی بلفظ، با لفظ ایقاع می کند و عبارت مرحوم آقای اصفهانی را هم شاید سه چهار هفته پیش به مناسبتی خواندیم، ایشان هم اشکال کرد، همین اشکال را آقای خوئی هم دارند که ایقاع معنا ندارد چون ایقاع اعتباری است و این جا ایقاع معنا ندارد، نه این جا ایقاع معنا دارد، این طور نیست که ایقاع معنا ندارد، توضیح مطلب من عرض کردم یک مقدار برای این که انی اعتبارات قانونی برایتان روشن بشود این جا بحث اعتبارات قانونی است، یک مقدار برگردیم به اعتبارات ادبی، این را روی همان قیاس بکنیم، خیلی قیاسش راحت تر است، ببینید شما می خواهید بگویید زید شیر است شما یک اعتبار نفسانی کردید، تفسیر ما از اعتبار اعطای حد شیء لغیره است یعنی اول باید فرض بکنید که این نیست مثلا زید شیر نیست لکن آن را می خواهید شیر قرار بدهید لذا رکن اساسی اعتبار تصرف شماست، تنزیل شماست، رکن اساسی اعتبار این تعبیری را که از ادراکات اعتباری مرحوم علامه خواندیم عرض کردیم خب حرف خوبی است، اعطا حد شیء لغیره این حرف خوبی است، ظاهر عبارت علامه هم همین است که این در افق نفس انجام می شود، خوب دقت بکنید لذا آمدند گفتند اگر گفت مثلا دیشب شیر به خانه ما آمد یعنی مثلا انسان شجاع این در افق نفس این را به منزله شیر قرار داد یعنی اعطای حد شیر بودن به او داد و به اصطلاح بعد این را ابراز کرد و العبرة به آن مقصد یعنی العبرة به آن اعتبار، اعتبار هم به تفصیل ما چون آقایان این جا نوشتند اعتبار فقط اعطای حد شیء نیست، چیزی که نیست را هست بکنیم، یا لا اقل چیزی که در مقام ادراک

.....
نیست، یک دفعه مقام واقع نیست مثل اصول عملیه، شما نمی دانید حلال است یا حرام، می گوید حلال است، حلیت نبود قرار داد، حقیقت اعتبار این است لذا در باب اعتبارات شما همیشه باید اول این را حساب بکنید این نیست هستش کردیم، نیست هستش کردیم.
دوم: شما نمی توانید هر چیزی که نیست هست بکنید إلا این که نکته ای در نظر بگیرید مثلا بگویید زید مثل درخت است، چه نکته ای بین ایشان و درخت است، زید مثل گنجشک است، خب یک نکته ای باید باشد، زید مثل کلاغ است، چرا؟ چون نیست، مفروض این است که شما بخواهید هستش بکنید.

پرسش: وجه شبه منظورتان است؟

آیت الله مددی: وجه شبه یا یک نکته ای

پرسش: علقه؟

آیت الله مددی: علقه یا حالا باید یک نکته ای باشد، وقتی نیست چرا شما هست می کنید.

پرسش: تابع غرض؟

آیت الله مددی: حالا به قول ایشان تابع غرض، حالا من اول مقدمه اش را بگویم چون چیزی که نیست، مفروض این است که در افق نفس شما هست شد، این افق نفس شما وقتی می خواهد هست بکند مثلا بگوید این جا خورشید است مثلا این لیوان خورشید است، چه نکته ای؟ هیچی، عرض کردیم یک شعر عربی هست که دور حوض نشسته گفت ما یک گروهی هستیم دور حوضی نشستیم مثل یک گروهی که دور حوضی می نشینند، این چه تشبیهی است؟ این که نکته ای ندارد، تشبیه که نیست خب لغو است یعنی اگر نکته ای در نظر گرفته نشود خوب دقت بکنید در اعتبارات ادبی که ظاهرا مرحوم آقای علامه هم یک مقداری این جا خلط فرمودند بین اعتبارات ادبی و قانونی، در اعتبارات ادبی به طور طبیعی تاثیر در احساسات و عواطف مراد است، تحریک و تهییج یا مثلا انجام بدهد یا انجام ندهد یا برخورد بکند، این در اعتبارات ادبی، گفت :

تا توانی می گریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد

این می خواهد این را وادار بکند از یار بد فرار بکند، می آید این را تشبیه به مار بد می کند، این برای چه؟ برای این که از یار بد فرار بکند، اگر این نکته نباشد، اصطلاحاً در فارسی می گویند مار بد آن ماری است که بدون گزیدن از دور سمش را می پاشد، اصطلاحاً مار بد مراد این است، می گوید این مار بد که از دور سمش را می پاشد این یار بد از آن هم بدتر است، حتی اگر در خانه اش هم باشد همین که یار شما باشد خودش تاثیرگذار است، این از آن هم بدتر است، این برای چیست؟ برای این که تا توانی می گریز، این می آید او را تشبیه به مار بد می کند برای تاثیر در احساس، در عواطف، پس در اعتبارات ادبی آن نکته اساسی تاثیر در عواطف است، نکته را خوب دقت بکنید، اینی که آقایان ابراز گرفتند کم نیستند، نه خیال نکنید فقط آقای اصفهانی است، اما کسانی که العبرة فی العقود گرفتند ابراز گرفتند، نکته را ابراز کردند، آن نکته اساسی را الان خوب دقت بکنید، نکته اساسی این است که اگر شما اعتبار کردید یار بد مار بد است آیا به مجرد اعتبار این درست است که لفظ حاکی از این باشد؟ سوال این است، این ایقاع را چرا ایقاع گفتند؟ آن نکته می خواهم تحلیل بشود، خوب دقت بکنید: اعتبار چیزی نبوده شما قرارش دادید، اعتبار این است، خب یار بد غیر از مار بد است، این چیز دیگری است، آن مار حیوانی است، جز خزندگان است، با همدیگر فرق دارند، شما آمدید این کار را کردید، چرا این کار را کردید؟ برای تاثیر در احساس، بحث سر این است که تا ابراز نشود این تاثیر در احساس نمی آید.

پرسش: یعنی فرع آن می شود؟

آیت الله مددی: اصل می شود نه فرع

لذا ایقاع المعنی گفتند، نکته را دقت بفرمایید، شما برای تاثیر در احساس آمدید اعتبار کردید، این تاثیر را که شما اعتباری کردید تا بیان نکنید، تا نگویند یار بد بدتر بود از مار بد این تاثیر در احساس نمی آید، به مجرد اعتبار در افق نفس تاثیر در احساس نمی آید، تاثیر در احساس نیامد اصلاً اعتبار نیست، آن ها خیال می کنند اعتبار هست شما ابراز می کنید، این می خواهد بگوید نه شما اگر ابراز نکنید اصلاً تاثیر نیست، تاثیر نبود اعتبار نیست چون اعتبار قوامش به آن نکته است، چون مفروض این است که امر اعتباری نیست، زید شیر نیست، یار بد مار بد نیست

پرسش: آقای خوئی منظورش این است؟

آیت الله مددی: نه این هایی که گفتند ایقاع المعنی، آن ها می گویند ابراز است، این ها می خواهند بگویند ابراز نیست، این خودش خودش اعتبار با این است نه ابراز اعتبار است، اعتبار با بیان است، با ابراز است، خوب دقت بکنید، در این اصطلاحات حقوقی و غربی اصلاً بیع را ابراز اراده می گویند یا به فعل یا به لفظ، این مثل همین تفکری است که اهل سنت گفتند العبرة بالمقاصد لا بالالفاظ.

پرسش: تا حدی نفسی هم هست، شما بالاخره اعتبار را

آیت الله مددی: بحث سر این است که اعتبار در همان افق نفس است یا اعتبار با لفظ است؟

پرسش: بستگی دارد اعتبار را شما چه چیزی تعریف بکنید.

آیت الله مددی: اعتبار حقیقی است خیلی خب، این اعتبار را برای چه اعتبار کرد؟

پرسش: غرض را ما کار نداریم

آیت الله مددی: خب نمی شود اعتبار

پرسش: این که اعتبار این است یا آن است دعوی لفظی است

آیت الله مددی: اگر واقعا هست که واقعی است پس نیست، چرا نیست را هست می کند؟ این تا نکته نبیند نمی تواند نیست را هست بکند،

پرسش: اعتبار در نفس معتبر که هست

آیت الله مددی: خب چه اثر دارد؟ آن اصلاً اعتبار نیست، من می خواهم این را بگویم که تا ابراز نشود، چرا؟ چون تاثیر در احساس به ابراز است

پرسش: هبه را ما فقط تصور بکنیم یعنی انشاء بکنیم به زبان نیاوریم تاثیر دارد و اثر دارد

آیت الله مددی: چرا بار بشود؟

پرسش: چرا نشود؟

آیت الله مددی: آن استیلای خارجی است، عقد نیست، قرارداد نیست، استیلای خارجی است.

این که مشهور تفسیر انشاء کردند ایقاع المعنی، تحلیل این را خوب دقت بفرمایید چون مرحوم آقای طباطبائی هم این راه را نیاورده

بود آقای اصفهانی هم، آن ها مرادشان این است، شما همین مثال را که همیشه عرض کردم شما موج ساکن دارید، موج خودش حرکت

آب است، آب حرکت نکند نه این که این موج ساکن است بلکه اصلا موج نیست

پرسش: اعتبار قانونی است

آیت الله مددی: اصلا اعتبار نیست، چون فقط در افق است، اول اعتبار ادبی روشن بشود بعدا به اعتبار قانونی می رسیم، شما در افق

نفس گفتید یار بد مار بد، خیلی خب، بسیار خب! ابراز نکردید تاثیر دارد؟

پرسش: برای خودش که تاثیر دارد

آیت الله مددی: برای خودش یعنی خودش می ترسد؟ این ها اوهام خودش است

پرسش: اثر دارد بالاخره

آیت الله مددی: برای خودش این ربطی به اعتبار ندارد، اصلا اعتبار نیست، این را اصلا تشریع حساب نمی کنند، اعتبار ادبی حساب

نمی کنند، می گویند وهم است، قوه وهم درست می کند یا قوه خیال، این چه ربطی به اعتبار دارد.

پرسش: نظر آقای خوئی هم همین است، تا ابراز نکند اثر ندارد

آیت الله مددی: نه ایشان می گوید تا ابراز نکند، آن ها می خواهند بگویند تا ابراز نشود اعتبار نیست نه ابراز اعتبار باشد، ابراز

اعتبار نیست، حرف آقای اصفهانی هم همین است، حرف این آقایانی که از اهل سنت خواندیم حرفشان همین است، حرف آن ها هم

همین است، می گویند شما ابراز کردید آن اعتبار را، این ها می گویند نه ابراز اعتبار نیست، تا ابراز نیست اعتبار نیست، چون اعتبار

تصرف است، این تصرف نکته می خواهد، آن نکته با افق نفس شما بار نمی شود، تا ابراز نکنید نکته بار نمی شود، نکته نباشد اعتبار

هم نیست چون اعتبار مفروض به خودش چیزی نیست، این تسبیح خودش هست، شما ابراز بکنید یا نکنید تصویر هست، این که ربطی به ابراز شما ندارد لذا در باب اخبار ابراز است، فقط شانش ابراز است، این ها می خواستند بین اخبار و انشاء این فرق را بگذارند، خوب نکته را دقت بکنید، آن ها می گویند اگر شما ابراز نکردید نه این که ابراز اعتبار بلکه با ابراز اعتبار درست می شود، چون مفروض این است که تصرف کردید، این تصرف هم قطعاً بدون نکته نمی شود، نمی شود شما در یک چیزی بدون نکته تصرف بکنید، این لغو محض است، عقلائی نیست، اگر آن نکته شد آن نکته هم به جز با ابراز محقق نمی شود، مادام در افق نفس شماست آن نکته محقق نمی شود، آن تاثیر در احساس نیست، لذا می گویند انشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه، شما معنا را ایجاد می کنید یعنی شما

پرسش: وقتی کسی نذر می کند همین که با خودش می گوید الله، اصلاً به لفظ هم نگویید به خودش واجب می کند
آیت الله مددی: مسائل عبادات رابطه بین انسان و خداست، آن ربطی به این ندارد. همین که بر خودش واجب کرد شارع می آید رویش، حالا اگر فرض کنید لفظ نگفت یا لفظ دیگری گفت مشهور و متعارف این است که می گوید این نذر حضرت عباس، می گویند این نذر ها باطل است دیگر، برای همین گفتند چون باید صیغه معینی باشد چون روایت هم دارد که حتی یتلفظ،

پرسش: هبه چطور؟ ما هبه می کنیم در خانه خودمان نشستیم طرف هم نیست

آیت الله مددی: ای بابا شما روی هبه رفتید، اجازه بفرمایید ما اول اعتبار ادبی را صاف بکنیم چون بعضی اصلاً معتقدند که اعتبارات ادبی زیربنای اعتبارات قانونی است، روشن نیست. به نظر من غربی ها هم دارند، مثلاً در اول آمد گفت که مثلاً مردار، مردار یعنی حیوانی که بو کرده و گندیده است، بعد آمد اگر گفت رو به قبله سر نبریدی خیلی گوشت طیب و طاهر و قشنگی، فقط رو به قبله نیست، گفت این مردار است، می گویند این یک نوع اعتبار ادبی است، مثل زید اسد، بعد از این آمد شد مردار در شریعت یک عنوان شد، عنوانی شد که آثار قانونی بر آن بار شد، تصور این جوری هست، من فکر نمی کنم این تصور درست باشد، از غربی ها هم نقل شده که ابتدائاً یک نوع اعتبار ادبی است، این اعتبار ادبی می آید شکل اعتبار قانونی می گیرد مثل همین مثال مردار که خدمتان

عرض کردم، این اجمالا هست اما معلوم نیست به این حد باشد، وارد بحث تحلیل مردار و میتة هم نشویم که از محل کار ما بیرون است که در بحث اصالت تذکیه نکته ای است که قبلا عرض کردیم، حالا جای تکرارش نیست.

پرسش: پس چرا آقای خوئی این را قبول ندارند؟

آیت الله مددی: آقای خوئی می گویند ایقاع معنا ندارد، چون ایقاع تکوینی معنا ندارد و اعتباری هم در افق نفس است. این را آقا شیخ محمد حسین خواندیم، عبارت آقا شیخ محمد حسین نوشته کما حققنا فی الاصول، دیگر همان جا هم گفتیم. اما در مکاسب ایشان خواندیم و این ها نکته اش را این گرفتند، این آقایان هم که نوشته العبرة فی العقود بالمقاصد مرادشان همین است، می گوید شما لفظ را نگاه نکن، از لفظ عبور بکن به معنا، مرادشان از معنا آنی است که شما در اعتبار نفسانی انجام دادید، مرادشان از معنا این است، آنی که اعتبار شده یا آنی که بار شده، از لفظ عبور به آن بکنید. آنی که بار می شود ملک است پس این بیع است پس خیار مجلس هم دارد، خیار عیب هم دارد، خیار حیوان هم دارد، کل خیارات. این تصور می گویند یا هبه است یا می گوید باطل است، این تصور دیگر است، این تصور می آید می گوید این یا باطل است چون اگر مراد تملیک عین است به ازا و مقابل این باید بیع باشد، با هبه نمی شود، هبه در لغت عرب برای تملیک مجانی است، نمی شود تملیک مجانی را بیاورد لکن مقصود تملیک به عوض باشد، این دو تا به هم نمی خورند پس بنابراین خوب دقت بکنید این مطلب این است که طبق این تصور این کار به قصود ندارد، هدف از این عبارت، در لغت عربی هم می دانید وقتی چیزی مبتدا قرار می گیرد اهتمام به آن است، هدف از این عبارت این نکته است که اگر شما می خواهید عقدی را واقع بکنید ببینید چه مطلبی را می خواهید، طبق آن مطلب عقدتان را قرار بدهید، عقدتان را طبق آن قرار بدهید، اگر نقل مجانی است بگویید وهبتک، اگر نقل به عوض است بگویید بعثک، اگر اجاره است بگویید آجرتک، این مراد از این قاعده این است، مراد از قاعده تاکید روی عقود است و این قاعده اصلا مراد جدیش عقود شکلی است، آن قاعده با آن تفسیری که آن ها کردند مثلا می گوید وهبتک، بیع واقع می شود، آن تقریبا می خورد به عقود رضائی چون طرفین رضا دارند و عرض کردیم ظاهر کلمه اوفوا بالعقود عقود شکلی است، تجارت عقد شکلی است نه عقد رضائی پس اگر این عبارت را ما الان بخواهیم معنا بکنیم، البته

می گویم حالا عبارت آقا شیخ محمد حسین چند جای دیگر هم دارد اما دیگر نخواندیم آقای کاشف الغطا رحمة الله علیه، به هر حال متأسفانه این جا اگر عبارات را یک دفعه دیگر به همین قواعدی که گفتیم مراجعه بفرمایید به نظر ما نتوانستند حق مطلب را ادا بکنند، این عبارت ناظر به مقصد اول نیست که نقل باشد، مقصد دوم که حصول ملک باشد، این اعتبار اگر باشد که بخواهیم بیاوریم بهترین راهش این است که بگوییم نظر روی کلمه عقد دارد، می خواهد به شما بگوید شما اگر دنبال اجرای عقد هستید ببینید مقصودتان چیست عقدتان مطابق آن باشد، این مراد است، نه اگر عقد واقع ساختید ببینید چه بار می شود این عقد آن می شود، این مراد نیست، حالا اگر گفتید این معنا از این عبارت در نمی آید خیلی خب عبارت مجمل می شود، در قوانین بحث مجمل بکار برده نمی شود، اصلاً یکی از اصول قانون نویسی این است که لفظ مجاز و کنایه و مجمل در قوانین نباید بکار برده بشود

العبرة بالعقود آن دومی است اما العقود تابعة للقصد مراد این است

تا طرف فرار کند. پس در اعتبارات ادبی مهم تاثیر بر عواطف است. نکته اساسی این است که آیا به مجرد اعتبار، لفظ حاکی می شود؟ در اعتبار چیزی نبوده و شما برای تاثیر در احساس قرارش داده اید و بحث این است که تا ابراز نشود آن تاثیر در احساس نمی آید، لذا گفته اند: إيقاع المعنى. اگر تاثیر در احساس نیاید اصلاً اعتبار نیست. آنها خیال کرده اند اعتبار هست و شما ابرازش می کنید، ولی طبق این تصور اصلاً اعتبار با بیان و با ابراز است. مشهور - که تفسیر کرده اند: الإنشاء إيقاع المعنى بلفظ يقارنه - منظورشان این است که اعتبار بدون ابراز اصلاً وجود ندارد و مثل موج ساکن است که اصلاً موج نیست.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين